

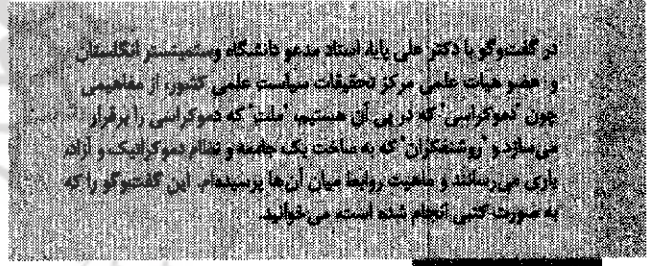


پروژه روشنفکری مبتنی بر عنصر امید است

گفت‌وگو با دکتر علی پایا

احسان عابدی

که وظایفی را بر عهده دارند که برای بازتولید یک جامعه خاص ضرورت دارد. مثلاً بازتولید یک جامعه سرمایه‌داری با روشنفکران سنتی که کارکردشان از یک دوره تاریخی پیشین نشأت می‌گیرد، اما همچنان در صحنه حضور دارند، مانند روحانیون، تفاوت می‌گذارد. از این گذشته گرامشی کارکردهای همه روشنفکران را به ظرفیت ذاتی انسان برای اندیشیدن و استدلال ارتباط می‌دهد. ظرفیتی که به اعتقاد او در برخی افراد به نوعی مهارت فنی تبدیل می‌شود. نکته دیگری که باید در مورد تقسیم‌بندی گرامشی مورد توجه قرار داد، آن است که از دیدگاه او روشنفکران سنتی کسانی هستند که در حال حاضر در قدرت‌اند و در مقامی قرار دارند که می‌توانند قوانین و قواعد را وضع کنند و تغییر دهند، در حالی که روشنفکران ارگانیک کسانی هستند که از میان توده‌ها برمی‌خیزند تا در اوضاع تغییری به وجود آورند یا نظام موجود را بازتولید کنند.^۲ زیگمونت باومن، جامعه‌شناس انگلیسی، روشنفکری را پدیده‌ای مدرن و معاصر می‌داند و می‌نویسد: ابداع واژه روشنفکر در سال‌های آغازین قرن اخیر [قرن بیستم]، کوششی بود برای بازیابی و تاکید مجدد مرکزیت و محوریت آن دسته از دلمشغولی‌های جهانی که با تولید و توزیع دانش در عصر روشنگری همراه بودند. این واژه برای نامیدن مجموعه متنوعی از هنرمندان، شعرا، روزنامه‌نگاران، [فلاسفه]، دانشمندان و دیگر چهره‌های عمومی به کار گرفته شد که احساس می‌کردند وظیفه اخلاقی و حق جمعی آنان است که از رهگذر تاثیرگذاری بر اذهان مردم و شکل دادن کنش‌های رهبران سیاسی، به نحو مستقیم در فعالیت سیاسی درگیر شوند.^۳ در سخن باومن اصطلاح "فعالیت سیاسی" البته به معنای گسترده‌ای که ژان ژنه، نویسنده فرانسوی توضیح داده، به کار گرفته شده است. ژنه می‌نویسد: "از همان لحظه‌ای که در یک جامعه مقالاتی را منتشر می‌کنید



در این سال‌ها بخش عمده‌ای از تحقیقات شما پیرامون دموکراسی بوده است، یا دقیق‌تر بگوییم، دموکراسی اسلامی. در هر صورت، به واسطه این تحقیقات خواه ناخواه با مسأله روشنفکری و عمل روشنگرانه هم مواجه شده‌اید، چنانکه بارها از روشنفکری و روشنفکری دینی سخن رانده‌اید. مسأله مورد علاقه ما در این بحث نیز روشنفکران هستند. اگر اجازه دهید گفت‌وگو را با این پرسش آغاز کنیم: وظیفه روشنفکر چیست؟ در مدلی که از دموکراسی ارائه داده‌اید، روشنفکران چه جایگاهی دارند؟ مناسب است بحث را با اشاره به برخی تعاریف ارائه شده به وسیله نمونه‌های سرشناس جنبش روشنفکری آغاز کنیم. آنتونیو گرامشی، فیلسوف سیاسی ایتالیایی از این زمره است. گرامشی روشنفکر را در معنایی عام، همه کسانی در نظر می‌گیرد که در جامعه یک نقش سازمانی و نهادی یا ایدئولوژیک- فرهنگی دارند، مانند معلمان، مدرسه، تکنیسین‌ها و مدیران کارخانه‌ها، کارمندان یا بدنه دیوان‌سالاری، مددکاران اجتماعی، استادان دانشگاه، روزنامه‌نگاران و نظایر آنان. او آن‌گاه میان روشنفکران ارگانیک

وارد زندگی سیاسی می‌شوید؛ بنابراین اگر نمی‌خواهید سیاسی باشید، نه مقاله بنویسید و نه سخن به اعتراض بلند کنید.^۴

ژولین بندا، نویسنده فرانسوی، از روشنفکر با عنوان "نگهبان و دارنده قوه قضاوت مستقل و کسی که تنها به حقیقت سرسپرده است" یاد می‌کند.^۵ ریمون آرون، جامعه‌شناس فرانسوی، معتقد است روشنفکر کسی است که به بودن صرف دلخوش نیست بلکه در تلاش است وجهی برای بودن خویش بیابد.^۶ ادوارد شیلز، جامعه‌شناس آمریکایی، روشنفکران را به دو گروه تقسیم می‌کند: یک گروه که مخالف هنجارهای موجودند و گروه دوم، آنان که با این هنجارها تعامل می‌کنند. این گروه دوم برای زندگی عمومی نظم و پیوستگی پدید می‌آورند.^۷

در تعریف ذکر شده، با وجود تنوع مفهومی، هسته مشترکی ناظر به "عمل متکی به ابزار اندیشه به چشم می‌خورد. روشنفکران آن دسته از کنشگران اجتماعی هستند که با تکیه بر بصیرت‌های نظری، عامل و علت تغییرات و تحولات می‌شوند. اما تغییر و تحول مورد نظر روشنفکر، هر نوع تغییر و تحولی نیست. هدف روشنفکر پدید آوردن آن دسته از تحولات است که منجر به ازدیاد ظرفیت‌های سازنده جامعه می‌شود و امکان تحقق استعدادها و مثبت افراد را فراهم می‌آورد. اما روشنفکر به محدودیت‌های معرفتی خویش آگاهی دارد و به این نکته اذعان دارد که آنچه او به منزله الگوی مناسب تحولات در نظر دارد، گاه با واقعیات مربوط به جامعه و فرد منطبق نیست. از این‌رو، روشنفکر در کوششی مستمر برای کاستن از خطای در قضاوت، اندیشه‌های خود را در معرض نقد عمومی قرار می‌دهد و از این طریق به شیوه‌ای دوگانه به رشد جمعی مدد می‌رساند: از طریق تشویق جمع به درگیر شدن در چالش‌های نظری و از رهگذر آشکار ساختن نقایص دیدگاه‌های مطرح با همکاری جمع. کشف ظرفیت‌های سازنده جامعه و استعدادهای مثبت افراد، امری است که به مشارکت همگانی نیاز دارد. روشنفکر می‌کوشد زمینه‌های این مشارکت و همکاری را در سطوح مختلف محلی، منطقه‌ای و جهانی فراهم سازد. به عنوان نمونه، روشنفکر به این نکته توجه می‌دهد که برای دستیابی به الگوهای با کفایت‌تری از توسعه و شکوفایی فردی و جمعی، باید از همه ظرفیت‌های موجود در جمع کمک گرفت. اما شرط لازم برای تحقق این مقصود پذیرش این نکته است که همه آدمیان در یک تراز از انسانیت قرار دارند و هر یک منظر یگانه‌ای برای شناخت جنبه‌هایی از واقعیت عرضه می‌کنند. بهره‌گیری از امکاناتی که به مدد هر منظر خاص آشکار می‌شود، در گرو استفاده از ابزار گفت‌وگو است. پروژه روشنفکری، در بن و بنیاد، پروژه‌ای مبتنی بر عنصر امید است. روشنفکر راه آینده را باز می‌داند و می‌کوشد یاس و نومیدی را در افراد و جوامع از بین ببرد.

آنچه که گفته شد، نمونه ایده‌آلی از روشنفکر ارائه می‌دهد که همچون "اصل راهنمای" کانتی، الگویی ترسیم می‌کند که روشنفکر در قیاس با آن بهتر شناخته می‌شود. روشنفکران به نسبت دوری یا نزدیکی به این الگوی ایده‌آل، در تکاپوهای روشنفکرانه خود و در دستیابی به گوهر اصیل روشنفکری و محقق ساختن آن، کامیاب‌تر یا کمتر کامیابند. به عنوان مثال، آثار شیست‌های قرن نوزدهم روشنفکرانی اخلاقی بودند که بر مبنای درک خود از شرایط اجتماعی مناسب به این نتیجه رسیده بودند که باید با شر دولت مبارزه کرد. اما این گروه از وظیفه مهم ورود به صحنه گفت‌وگوی عمومی و تعامل نقادانه در حوزه نظر با دیگر گروه‌ها غفلت

ورزیدند و از این رو اقبال تصحیح خطاهایی را که در دیدگاه‌هایشان راه یافته بود، از دست دادند و در نهایت به جای آن که از ظرفیت‌های مثبت اندیشه‌های خود برای بسط توانایی‌های جامعه استفاده کنند، از ظرفیت‌های منفی آن در راستای تخریب و ترور بهره گرفتند.

میان روشنفکران دینی و روشنفکران غیردینی، از حیث بهره‌گیری از این الگوی ایده‌آل به منزله علامت راه و نیز هدفی که به اجمال به آن اشاره شد و در ذیل توضیح بیشتری درباره آن خواهم داد، تفاوتی وجود ندارد. تفاوت این دو گروه، عمدتاً در گستره و تنوع منابعی است که می‌کوشند با استفاده از آن‌ها، توانایی‌های معرفتی خود را افزایش دهند. روشنفکران دینی، بر این باورند که آموزه‌ها و سنت‌های دینی در جوامع می‌توانند و باید به منزله منابع مهم معرفتی در راستای دستیابی به هدفی که ذکر شد (به نحو نقادانه) مورد بهره‌برداری قرار گیرند. روشنفکران غیردینی گاه از این منابع غفلت می‌کنند. اما تفاوت واقعی میان روشنفکران (خواه دینی و خواه غیردینی) و شبه‌روشنفکران (خواه دینی و خواه غیردینی) دیده می‌شود. گروه دوم، ظواهر فعالیت روشنفکری را به نمایش می‌گذارند، اما بر خلاف روشنفکران اسیر انواع جزمیت‌ها هستند و بر آستان بت‌های گوناگون سر عبودیت فرو می‌آورند. در میان روشنفکران دینی و غیردینی نیز درجات مختلفی از نزدیکی به الگوی ایده‌آل روشنفکری به چشم می‌خورد. روشنفکر ایده‌آل، کسی است که عقل نقاد را راهنمای نظر و عمل خود قرار می‌دهد و با پرهیز از جزمیت و اتخاذ رویکرد مبتنی بر یادگیری، پیوسته از اشتباهات و استفاده از خرد جمعی در تصحیح انگاره‌ها و مدل‌هایی که برای فهم و تغییر واقعیت ارائه می‌شود، اهتمام می‌ورزد.

در ایران همچون بسیاری از کشورهای در حال توسعه، گفتمان‌های مختلفی در درون حرکت‌های روشنفکری و در سطح گسترده‌تر تحرکات اجتماعی به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، یک گروه از این گفتمان‌ها به کسانی تعلق دارد که به اغراق‌گویی درباره سنت خودی (خواه دینی و خواه غیردینی) پرناخته‌اند و کوشیده‌اند غیر را نفی کنند. گروه دوم کسانی هستند که یکسره سنت‌های خودی را نفی می‌کنند و به تقدیس و تکریم سنت غیر می‌پردازند. روشنفکران دینی در ایران کوشیده‌اند در حد بضاعت فکری خود در هر زمان، با این قبیل جریان‌های انحرافی افراطی و تفریطی در درون حرکت‌های روشنفکری و در سطح فراخ‌تر در جامعه مقابله کنند و بر این نکته تأکید ورزند که این گونه رویکردهای متکی به نفی و طرد، راه را بر گفت‌وگو می‌بندد و امکان مشارکت دموکراتیک و سازنده را کاهش می‌دهد و زمینه‌ساز بروز خشونت می‌شود.

دو رویکرد انحرافی دیگر که روشنفکران دینی به نقد آن اهتمام داشته‌اند، یکی رویکرد متکی به ترویج زبان مسخرگی و لودگی و جدی نگرفتن امور و کلی مسلکی^۸ است و دیگری رهیافت مبتنی بر نسبی‌انگاری و نفی مفهوم حقیقت عینی و فراسیستمی و نفی امکان نقد برون‌سیستمی. در برابر این رهیافت‌ها، روشنفکران دینی از این دیدگاه دفاع کرده‌اند که زبان لودگی و جدی نگرفتن امور، موجب می‌شود اندیشه و ذهن فرد تحرک و پویای خود را از دست بدهد و شخص از خودباوری لازم برای مشارکت در تحولات سازنده بی‌بهره شود. ترویج نسبی‌گرایی نیز موجب می‌شود امکان مقایسه و درس‌آموزی و الگوبرداری از میان برود و به افراد چنین القا شود که در این "شکل از زندگی" که نصیبشان شده، نباید بیش از این انتظاری داشته باشند، زیرا هر فرهنگ معینی مقتضیات خاص خود را دارد. این نوع نگاه در عین

حال زمینه را برای رویکرد انحرافی‌ای که همه چیز را در نفی امور خودی و پذیرش تمام عیار کالای غیر می‌بیند، آماده می‌سازد. نتیجه منطقی این رهیافته چشم امید به دست غیر داشتن و آرزوی مداخله بیگانه خواهد بود. زبان لودگی و مسخرگی خطرناک است، از آن رو که هر که چنین زبانی را به خدمت بگیرد، خواه روشنفکر دینی و خواه روشنفکر غیردینی، باید بداند که مشکل‌افزایی می‌کند و ضربه می‌زند. هر چند رویکرد کلی روشنفکری دینی، چنان که در شماری از نمونه‌های سرشناس آن دیده می‌شود، در راستای پرهیز از کاربرد چنین زبانی است، اما سوگمندان باید اعتراف کرد چنین نیست که همه چهره‌های نامدار این جریان از چنین آفتی برکنار بوده‌اند و گهگاه در دام آن درنغلتیده‌اند.

نسبی‌گرایی نیز در مفهوم منفی این اصطلاح، خطرناک است و راه را بر گفت‌وگو و تعامل سازنده سد می‌کند و در مقابل، زمینه را برای خشونت، خواه زبانی، خواه فکری و خواه فیزیکی آماده می‌سازد. از دیدگاه یک نسبی‌گرا، کسانی که در چارچوب‌ها و پارادایم‌های فکری با او هم‌افق نیستند، در گوهر انسانیت نیز هم‌تراز او و همراهانش قرار ندارند و بنابراین در تعامل با آنان استفاده از معیارهایی متفاوت با آنچه در میان خودی‌ها اعمال می‌شود، موجه است.

با وجود آن که نمونه‌های استفاده از زبان لودگی و نیز گرایش‌های گاه نسبی‌گرایانه در میان شماری از روشنفکران دینی به چشم می‌خورد، می‌توان مدعی شد جهت‌گیری عمومی و کلی پروژه روشنفکری دینی در راستای ترویج زبان گفت‌وگو و باز نگاه داشتن افق تعامل و تشویق روحیه امینواری و تأکید بر بسته نبودن افق و نفی دیدگاه‌هایی است که بر طبل ضعف و عدم توانایی ایرانی و امتناع تکاپوهای عقلی در فرهنگ بومی ایران زمین می‌کوبند. این پروژه در قیاس با دیگر پروژه‌های روشنفکری در ایران، در توضیح این نکته که راه بسته نیست و افراد نباید تابع دیگران باشند، بلکه باید از توانایی‌های خود و نیز تجربه دیگران بهره بگیرند، موفق‌تر بوده است. پروژه روشنفکری دینی، به منزله یک الگوی اصیل حرکت روشنفکری، پروژه‌های مبتنی بر ترویج روحیه امینواری سازنده (و نه رویارویی و خوش‌باشی غافلانه) است. روشنفکران دینی به شهادت کارنامه‌شان، در مجموع در زمینه جلب توجه افراد به توانایی‌های خود و تشویق آنان به کسب بلوغ فکری و عملی و خلاصی از سلطه و تکاپو برای ساختن فردایی بهتر موفق بوده‌اند. یکی از آموزه‌های اصلی این پروژه در تراز تکاپوهای اجتماعی، اثبات نادرستی این انگاره است که باید منتظر شویم تا کسی برای ما کاری بکند یا برای اصلاح امور چشم به بیگانگان داشته باشیم و از ظرفیت‌های بومی و شخصی خود قطع امید کنیم. تأکید بر باز بودن آینده و این که طلوع صبحی صادق از پس یلدایی تیره و طولانی نزدیک است؛ یکی از اصلی‌ترین آموزه‌های روشنفکری دینی بوده است.

از دیدگاه روشنفکران دینی، دموکراسی یک برساخته یا تکنولوژی و ابزاری بسیار قدرتمند و موثر برای تحقق عدالت در عرصه تعاملات اجتماعی است. در مدلی که برای دموکراسی پیشنهاد کرده‌ام، توضیح داده‌ام که دموکراسی به اعتبار آن که نوعی تکنولوژی است، واجد خصلت‌ها و ویژگی‌های عام همه تکنولوژی‌هاست. یکی از این ویژگی‌ها آن است که تکنولوژی‌ها بر خلاف علوم، حامل ارزش‌هایی هستند که بر سازندگان تکنولوژی‌ها یا استفاده‌کنندگان از آن‌ها، در آن‌ها درج می‌کنند. تکنولوژی‌ها در عین حال به طرف‌ها و زمینه‌های بومی حساسند. به این اعتبار در

مقاله‌ای که در زمینه دموکراسی اسلامی نوشته‌ام، توضیح داده‌ام که: دموکراسی‌ها نیز انواع گوناگون دارند و هر یک از این انواع نیز احیاناً به گونه‌های متنوع‌تر دیگری تقسیم می‌شوند. به عنوان مثال می‌توان از انواع دموکراسی‌های لیبرال یا انواع دموکراسی‌های اسلامی سخن به میان آورد. از جمله مدل‌هایی که در حوزه دموکراسی‌های اسلامی می‌توان مطرح ساخت، مدلی است که در آن ارزش‌های اسلامی بر مبنای نوعی رهیافت متکی به عقلانیت انتقادی درک و فهم شده است. بر مبنای این رهیافته سنت و تاریخ اسلامی نوعی شکل زندگی^{۱۳} خاص را پدید می‌آورد که مواد و مصالح معرفتی و ارزشی فراوانی در اختیار آن دسته از کنشگران مسلمان قرار می‌دهد که قصد دارند با رهیافت متکی به عقلانیت انتقادی، مدل مناسبی از دموکراسی اسلامی را تکمیل کنند. جنبه‌های کارکردی مربوط به دموکراسی در این مدل عمدتاً مأخوذ از دموکراسی مشارکتی است که در آن ترکیب مناسبی از نهادهای نمایندگی‌کننده^{۱۴} و مشارکت‌دهنده^{۱۵}، زمینه را برای حضور هر چه موثرتر عامه مردم در تصمیم‌گیری‌ها در سطوح مختلف زندگی جمعی فراهم می‌آورد. حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان در این رهیافت محترم شمرده می‌شود. برابری فرصت‌ها و عدالت اجتماعی، به شهروندان امکان عضویت در مجموعه‌های مختلف را اعطا می‌کند و در عین حال زمینه را برای پیوندهای اجتماعی مستحکم‌تر فراهم می‌سازد. در این رویکرد به دموکراسی، از دولت به عنوان یک نهاد اساسی برقراری و حفظ دموکراسی دفاع می‌شود و در عین حال کوشش می‌شود تا با بسط نهادهای مدنی و توانمندسازی آن‌ها، قدرت دولت در مسیرهای سازنده و در خدمت بارور ساختن استعدادهای شهروندان و بهره‌برداری بهینه از امکانات موجود در کشور مورد بهره‌برداری قرار گیرد. احترام به قانون و مراعات مفاد قوانین در همه سطوح و در مورد همه اعضای جامعه و تأکید بر استقلال قوه قضائیه‌ای که نظیر دیگر نهادهای مسئول به نحو شفاف و به گونه‌ای مسئولانه وظایف خود را در قبال شهروندان به انجام می‌رساند، از جمله دیگر جهات مورد توجه در این مدل است. در حوزه امور اقتصادی نیز تأکید این مدل بر مشارکت سازنده دو بخش خصوصی و دولتی و تقسیم وظایف با رویکرد واگذاری عمده فعالیت‌های قابل تفویض به شهروندان، به خود آنان و متمرکز شدن دولت در حوزه‌هایی که از حیثه عمل شهروندان خارج استوار است. از دیدگاه ارزش‌های اسلامی، در این مدل جنبه‌هایی نظیر ترویج کثرت‌گرایی معرفتی، احترام به حقوق انسان و نیز احترام به حقوق طبیعت و آنچه که در زیست‌بوم آدمی (در معنای عام کلمه) موجود است و رعایت ارزش‌های عام اخلاقی، مورد تأکید قرار می‌گیرد. این جنبه‌ها همگی در زمره رویه‌هایی هستند که در سنت‌های اصیل اسلامی ریشه دارند.

در این مدل همچنین بر نقادی شیوه‌ها و روش‌ها، خواه در تراز عملکردهای مربوط به جنبه دموکراتیک مدل و خواه در تراز مشخصه‌های اسلامی آن و بر لزوم پیشبرد و بهینه‌سازی اجزای مختلف مدل تأکید بلیغ صورت می‌گیرد. به عنوان مثال در این نکته به این مساله توجه می‌شود که هر چند در مقیاس فردی توازن و تعامل جنبه‌های عقلانی و عاطفی برای غنی ساختن رویکردهای عقلانی ضروری است، در حیثه عمومی باید گرایش‌های عاطفی - رمانتیستی جمعی که می‌تواند به پدیده‌های نامطلوبی نظیر "جنون جمعی" منجر شود و یا آن که زمینه را برای سوءاستفاده عوام‌فریبانی که از احساسات توده‌ها بهره‌برداری می‌کنند، آماده می‌سازد، تحت کنترل عقل جمعی قرار گیرد.^{۱۶}

همان گونه که از معرفتی بالا می‌توان دریافت، روشنفکران، خواه دینی و خواه غیردینی، در یک دموکراسی اسلامی وظیفه بسیار مهم تقویت عقل جمعی و افزایش ظرفیت‌های آن و تشویق عموم به بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها را بر عهده دارند. وظیفه مستمر انتقاد از نهادها و کوشش مشفقانه در راستای بهبود کارکرد آن‌ها و نیز آموزش شهروندان به اتخاذ همین رویکردها در قبال نهاد، مسئولیت مهم دیگری است که در یک دموکراسی اسلامی بر دوش روشنفکران قرار دارد. توجه دارید که جهان مدرن جهان نهادهاست. در واقع یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های جهان مدرن و جهان قدیم در این نکته نهفته است که در جهان کهن، افراد و ظرفیت‌های فردی و بخصوص اخلاقیات شخصی نقش مهمی در تمشیت امور اجتماعات داشتند. از همین روست که در فرهنگ سنتی ما مفهوم "تصحیح لائمة المسلمین" جایگاه والایی داشته و از فیلسوفان، متفکران، شاعران و نویسندگان تا سیاستمداران، همگی می‌کوشیدند با ارائه نمونه‌هایی در زمینه "سلوک الملوک" و "اخلاق الانسراف" به کسانی که قدرت سیاسی و مالی در اختیار داشتند، توصیه کنند که چگونه بر هوای نفس خود غلبه کنند و بر رعیت سخت نگیرند و به عدل و داد عمل کنند. اما در جهان مدرن، هر چند فضیلت‌های فردی همچنان نوعی ارزش به شمار می‌رود، این انتظار وجود ندارد که صرف پاکیزگی و خلوص نفسانی افراد زمینه‌ساز تحولات مثبت اجتماعی باشد. در مقابل این وظیفه بر دوش نهادها گذارده شده است. نهادها نیز برساخته‌های عقل جمعی‌اند و از این رو عقل جمعی وظیفه دارد در تصحیح و کارآمدسازی مستمر آن‌ها کوشا باشد. روشنفکران در بالا بردن قابلیت‌ها و بصیرت‌های عقل جمعی در جهان مدرن، نقش و سهم بسزایی دارند.

گفته بودید، روشنفکران، حاملان و نمایندگان مرجعیت اجتماعی به شمار می‌آیند. این می‌تواند جزو "بایدها" باشد، اما یک واقعیت هم در کنار این باید داریم. آیا واقعا روشنفکران ما برای جامعه یک مرجع فکری هستند؟ شواهدی که در اختیار دارید، چه چیزی را ثابت می‌کنند؟

ورود ما از جهان سنتی به جهان جدید، پس از مواجهه با مدرنیته در حدود دو قرن پیش تا حد زیادی مرهون کوشش‌هایی است که روشنفکران به انجام رساندند. نمونه‌هایی که ذکر می‌کنم، عمدتاً ناظر به فعالیت‌های روشنفکران دینی است، هر چند می‌توان مواردی را نیز از فعالیت‌های روشنفکران غیردینی به عنوان شاهد مطرح کرد. از همان نخستین تلاش‌های روشنفکرانی مانند یوسف‌خان مستشارالدوله که کتاب یک کلمه را تحریر کرد تا سازگاری احکام قرآن با قوانین مدرن حقوقی را نشان دهد (قوانینی که در فرانسه به کار گرفته شده بود و به قوانین ناپلئونی^{۱۵} شهرت داشت)، تکاپوهای روحانی روشن ضمیر و بصیری نظیر آخوند خراسانی که در جریان انقلاب مشروطیت با هشیاری کوشید جایگاه دین را در جهان مدرن و در حوزه امر سیاسی مشخص کند و از لغزیدن انقلابیون به دام افراط "مشروع‌خواهی" یا تعریف "کنارگذاری کامل دین از حیطه تعاملات اجتماعی" جلوگیری کند^{۱۶}، همچنین کوشش‌های مجدانه مرحوم مهندس بازرگان برای تدوین گفتمان معرفتی- فرهنگی گذار از جامعه روستایی به شهر مدرن، اقدامات گروه‌ها و نهادهایی مانند "روشنفکران سوسیالیست"، "کانون نشر حقایق دینی در مشهد"، "حسینیه ارشاد" و چهره شاخص آن، مرحوم دکتر علی شریعتی، روحانیت مبارز و در راس آنان، مرحوم استاد مطهری همراه با فعالیت‌های روشنفکران دینی در دوران پس از انقلاب اسلامی، همگی

نمونه‌های برجسته‌ای از این واقعیت هستند که چگونه ذهن و ضمیر و شخصیت بخش قابل توجهی از جامعه ایرانی طی دوپست سال گذشته به گونه‌ای شکل گرفت که اکنون ایران، با همه ناملایمات و سختی‌هایی که با آن روبرو بوده در جهان اسلام و نیز در میان بسیاری از کشورهای در حال توسعه به منزله یک قطب فکری و روشنفکری، مورد توجه است.

به عنوان تنها یک بینه در این زمینه، توجه شما را به متن قسمتی از اعلانی جلب می‌کنم که برای یک کنفرانس بین‌المللی که در ماه دسامبر در لندن و با عنوان "اسلام‌گرایی، دموکراسی و روشنفکران عرب: بعد مفقود در ترویج دموکراسی"^{۱۷} انتشار یافته است. قرار است در این کنفرانس که شماری از سرشناس‌ترین روشنفکران دینی و غیردینی جهان عرب حضور دارند، در این خصوص بحث شود که چرا کارنامه روشنفکری در جهان عرب، خواه روشنفکری مارکسیست، خواه بعثی، خواه ملی‌گرا و خواه اسلام‌گرا، منفی است. در متن فراخوان کنفرانس پس از انتقاد از ضعف روشنفکری در جهان عرب به چنین آمده است: "در حالی که جهان عرب در هر دو قلمرو گفتمان و عمل دموکراتیک در رکود و ایستایی باقی مانده است، دیگر مناطق مسلمان شاهد پیشرفت‌های چشمگیر در این قلمروها بوده‌اند. ایران در دوران آقای خاتمی پایگاهی برای یک تجربه دموکراسی سرزنده و پر جنب و جوش بوده است و روشنفکران ایرانی همچنان سهم مهمی در غنی ساختن گفتمان در باب دموکراسی و اسلام بر دوش دارند. ترکیه نیز به واسطه کوشش‌های نسل جدیدی از متفکران و سیاستمداران اسلام‌گرا شاهد همگرایی میان گفتمان‌های سکولار و دینی شده است. با وجود استمرار مشکلات و واکنش نیروهای محافظه‌کار در ایران و ترکیه، تجربه این دو کشور از اهمیت بالایی برخوردار است."

همان‌گونه که از متن بالا برمی‌آید نظر ناظران بیرونی در خصوص کوشش‌های روشنفکران مسلمان ایرانی و سهمی که در ترویج دموکراسی، به عنوان مهم‌ترین ابزار بسط عدالت اجتماعی (در معنای فراج این واژه) در جهان مدرن بر عهده داشته‌اند، بسیار مثبت است. این به آن معنی است که این روشنفکران به واقع موفق بودند در مقام یک گروه مرجع تاثیر گذار، گفتمان‌هایی متناسب با درک هماهنگی میان اسلام و دموکراسی را در جامعه ترویج کنند. **به نظر می‌رسد شما از مدافعان تقسیم‌بندی عام روشنفکران به دو دسته روشنفکران عرفی و دینی هستید. گستره تاثیرات این دو جریان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در مدل شما از "دموکراسی اسلامی" کدام یک نقش عمده‌تری ایفا می‌کنند؟**

به باور من، نهضت روشنفکری دینی در ایران از حیث دستاوردهای معرفتی و ترویج گفتمان‌های سازنده در جهت ازدیاد ظرفیت‌های مثبت جامعه، موفق‌تر از دیگر جریان‌های روشنفکری بوده است. این مدعا البته نیازمند ارائه بینه و شاهد است اما انجام این مهم در این مختصر امکانپذیر نیست. در این زمینه تالیف جامعی در دست دارم که امیدوارم به خواست خدا به زودی به عرصه عمومی عرضه شود. در آن تحلیل با نگاهی به پیشینه تاریخی جریان‌های روشنفکری، استدلال شده است که چرا نهضت روشنفکری دینی نسبت به دیگر جریان‌های فکری در ایران، تاثیر مثبت بیشتری داشته است و چرا ظرفیت‌های درونی این نهضت این امکان را به حاملان و پیش‌برندگان آن می‌دهد که همچنان تاثیرگذارترین جریان فکری در ایران باقی بمانند و دامنه تاثیر خود را به فراتر از مرزهای ایران نیز بسط دهند. اما از آنچه گفته شد، نباید چنین نتیجه گرفت که من با

عدم رعایت انصاف، یکسره چشم بر کوشش‌ها و تکاپوهای روشنفکران غیردینی بسته‌ام و ادعا می‌کنم همه تحولات در عرصه روشنفکری در ایران، مدیون تلاش‌های روشنفکران دینی بوده‌اند. می‌توان به شماری از روشنفکران غیردینی اشاره کرد که کوشش‌های مستفصله‌ای در راستای ارتقای ظرفیت‌های مثبت جامعه طی دوپست سالی که از آشنایی ما با مدرنیته می‌گذرد، داشته‌اند. به عنوان یک نمونه جدید، می‌توان به سهمی که برخی از این روشنفکران در دفاع از جنبش اصلاحات بر عهده داشتند و حضور مردانه‌شان در این عرصه اشاره کرد.

به هر حال به تاکید می‌گویم که به هیچ روی، منافع این موضع‌ساده‌انگاران و یک‌جانبه‌نگران نیستیم که در این مملکت تنها روشنفکران دینی کار درخشان کرده‌اند و دیگران یکسره یا اساساً نقشی نداشته‌اند یا آن که نقش‌شان منفی بوده است. کارنامه جنبش روشنفکری در ایران در قیاس با دیگر کشورهای جهان سوم، کارنامه قابل قبول و مثبتی است. در بالا بردن تراز قبولی این کارنامه، همه گروه‌های روشنفکری، کم و بیش سهم داشته‌اند. مدعی من، آن است که می‌توان با تکیه بر شواهد تاریخی نشان داد سهم روشنفکران دینی، افزون‌تر از دیگر مشارکان این عرصه است. اما چنان که اشاره شده تفصیل این معنا به پژوهش‌های مستقل و مبسوط نیاز دارد. در عین حال تاکید بر این نکته نیز ضروری است که سنت روشنفکری دینی در ایران، مانند هر سنت روشنفکری دیگر، اگر از وظیفه مستمر نقد و پالایش درونی و تکاپوی دائم برای ازدیاد ظرفیت‌های معنایی - مفهومی خویش که از رهگذر درگیر شدن برای حل مسائل واقعی تحقق می‌یابد، بازماند، به سرنوشت همه تحله‌هایی دچار خواهد شد که با در خود بسته شدن، از رفتار بازمانند و به باورها و دیدگاه‌های انحرافی کشانده شدند و به جای کوشش برای فهم واقعیت و بهره‌گیری از قابلیت‌های آن، به این ورطه افتادند که محدوده بیکران واقعیت را به قامت ظرف حقیر اندیشه‌های نارس خود درآوردند. بگذارید یک مقایسه اجمالی میان نسل پیشین روشنفکران دیندار با نسل امروز داشته باشیم، مقایسه‌ای میان چهره‌هایی چون دکتر سربیتی، مهندس بازرگان و... با دکتر سروش، مجتهدشبه‌ستری و...؛ گمان می‌کنم بر کسی پوشیده نیست که گستره تأثیرات نسل قبل بسیار وسیع‌تر از نسل امروز بوده است. اگر سخن شما را درباره مرجعیت روشنفکران بپذیریم، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت این نسل از روشنفکران دیندار حداقل در این زمینه ناموفق بوده‌اند؟ با نتیجه‌ای که شما اخذ می‌کنید، موافق نیستیم. توجه داشته باشید که گفتمان روشنفکری دینی در ایران مانند هر پدیدار اجتماعی - فکری دیگر، ثابت و ایستا باقی نمانده و دستخوش تحولات گسترده‌ای شده است. اما نکته مهم در خصوص تحولات درونی این گفتمان، آن است که می‌توان با دقت و بر اساس شواهد فراوان تاریخی نشان داد که تحولات و تطورات این نهضت در پاسخ به مسائل اصیل و مهمی بوده است که روشنفکران دینی در پیگیری رویکرد مسأله‌محور خود، یافتن راه‌حل برای آن‌ها را مهم تشخیص داده‌اند و بر مبنای همین تشخیص، برنامه‌های تحقیقاتی مناسبی پیشنهاد کرده‌اند. فعالیت‌های نسل‌های پیشین و کنونی روشنفکری دینی را دقیقاً می‌توان در پرتو همین الگوی تحلیل مورد ارزیابی قرار داد. به کمک همین الگو می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به "منطق موقعیت" و شرایط مسأله^{۱۸}، آموزه‌هایی که در هر دوره به وسیله روشنفکران دینی ارائه شده‌اند آموزه‌هایی مناسب و درخور بوده‌اند. به عنوان نمونه از مهم‌ترین

آموزه‌هایی که در دوران پس از انقلاب به وسیله روشنفکران دینی برجسته شده آموزه‌های مربوط به ضرورت نقادی مستمر، اهمیت اتخاذ رویکردهای عقلانی، تاکید بر یادگیری از اشتباهات و نیز لزوم تکیه به ابزار گفت‌وگو بوده است. معنای این سخن آن است که نسل جدید روشنفکران دینی در عین بهره‌گیری از سنت پروری که به ارث برده‌اند، در مواجهه با مسائل نوپدید، می‌کوشند ظرفیت‌های معرفتی تازه‌ای فراهم آورند و در این مسیر با اذعان به خط‌پذیری و غیرمعصوم بودن و توجه به نیاز به دیگری، امکاناتی را که در اختیار دارند بسط دهند.

در این جا گمان می‌کنم اشاره به یکی دو نمونه، از میان ده‌ها نمونه موجود کفایت کند. بحث‌های دقیق دکتر سعید حجاریان در زمینه عرفی شدن امر قدسی در درون یک حکومت دینی، از جمله مهم‌ترین تحلیل‌های آسیب‌شناسانه در خصوص عوارض ناخواسته آمیخته شدن دین با سازوکارهای ویژه سیاست و امر سیاسی است.^{۱۹} توجه داشته باشید که هدف این بحث آن نبوده است که به جدایی میان دین و سیاست فتوا دهد. دین، چنان که در دهه‌های اخیر در سطح جهانی نیز به آن توجه شده می‌تواند و باید با روشنگری‌های مفهومی، نظری و اخلاقی به تلطیف عرصه سیاست کمک کند. آنچه موجب بروز عوارض نامطلوب می‌شود، خلط میان جایگاه و کارکردهای دو نهاد متفاوت است. به عنوان نمونه دیگر، به مقاله‌ای که با عنوان "ملاحظاتی نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی" تحریر کرده‌ام، اشاره می‌کنم که به نظر می‌رسد انتشار آن به رفع بدفهمی‌های گسترده در میان بسیاری افراد و گروه‌ها در بخش‌های مختلف جامعه در خصوص آنچه "علم دینی" نامیده می‌شود کمک کرده است. مضمون مقاله آن است که تولید "علم دینی یا علم بومی" نه ممکن است نه مطلوب، هر چند دستیابی به تکنولوژی دینی و تکنولوژی بومی^{۲۰} علی‌الاصول امکانپذیر است.

در یکی از مصاحبه‌های پتان گفته‌اید "در جهان اسلام دولت دینی همواره نقش مقتدری داشته است، به نحوی که شخصیت افراد کمرنگ و محو می‌شود." نمی‌دانم تا چه حد با این نتیجه‌گیری موافق هستید؛ شاید در جامعه امروز تنها مرجع فکری دولت باشد، حالا یا به واسطه تکیه بر دین و یا به واسطه استفاده از رسانه‌ها. یکی از مهم‌ترین مباحث نظری که در درون جریان روشنفکری دینی میان چهره‌های شاخص آن برقرار است، جایگاه دولت در جامعه اسلامی است. دیدگاه خود من در این زمینه آن است که دولت در جهان مدرن، همچنان نهاد مهمی است و بر خلاف پست‌مدرن‌ها و یا نئولیبرال‌ها که به حذف تدریجی دولت یا به حداقل رساندن تأثیر آن فتوا می‌دهند، بر این باورم که تنها یک تعامل سازنده میان دولت و جامعه مدنی (در معنای گسترده این اصطلاح که در بردارنده گروه‌های تأثیرگذار از جمله جامعه علمی و روشنفکری نیز هست) و دیگر حوزه‌های قدرت (نظیر بازار و احزاب) این امکان را پدید می‌آورد که مناسب‌ترین الگوهای رشد و توسعه فردی و جمعی شکل بگیرد و به مورد اجرا گذارده شود. معنای این سخن آن است که هیچ یک از بازیگرانی که نام برده شدند، نباید در جهت حذف دیگران یا تضعیف قدرت آن‌ها حرکت کنند زیرا این امر در نهایت به معنای کاسته شدن از توانایی کارکردی خود آن‌ها خواهد بود. به عنوان نمونه در کشوری مانند ایران، نهادهای مدنی بدون کمک دولت نمی‌توانند به رشدی مناسب و موزون دست یابند. اگر دولت و دولتیان نهادهای مدنی را دشمن بینگارند، در واقع به تضعیف و بی‌اعتبار ساختن و کاستن از مشروعیت خود فتوا

داده‌اند. متقابلاً نهادهای مدنی نیز باید این آموزه را مدنظر داشته باشند که بدون حضور مشفقانه دولت در عرصه‌های مختلفه انجام بسیاری از امور اساساً امکانپذیر نخواهد بود. آنچه هم اکنون تحت عنوان بحران اقتصاد جهانی، چهار گوشه کره ارض را تحت تاثیر قرار داده، شاهد بسیار خوبی برای این مدعا فراهم می‌آورد. سال‌ها طرفداران بازار آزاد و مدافعان دیدگاه‌های نتولیبرال (که نباید آن‌ها را با صاحبان دیدگاه‌های لیبرال اشتباه گرفته، زیرا بسیاری از سرشناس‌ترین چهره‌ها در میان گروه اخیر در زمره مدافعان نقش سازنده دولت به شمار می‌آیند) بر این مدعا تاکید داشتند که

دست نامرئی بازار، خود همه امور را خداگونه تمشیت می‌کند و بهترین نظم را در جامعه برقرار می‌سازد. اما رسوایی‌های اخیر یک بار دیگر روشن ساخت که سرمایه‌داری لجام گسیخته، هیچ‌گاه سود خویش را فرو نمی‌گذارد تا خیر عمومی را برآورده سازد. کنترل و مشارکت مشفقانه دولت برای تنظیم فعالیت بازار ضرورت دارد. در عین حال دولت نیز همان‌گونه که در مورد نهادهای مدنی اشاره شده، نباید بیندازد که می‌تواند جایگزین بازار شود. وظیفه دولت به عنوان یک کنشگر قدرتمند، کمک به رشد موزون نهادهای دیگر از جمله نهادهای مدنی و نهاد بازار است. بسیاری از روشنفکران دینی که با آنان در ارتباط هستم، از چنین موضعی دفاع می‌کنند. یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های مورد توجه روشنفکران دینی در ارتباط با نقش نهادهای تاثیرگذار بر جامعه، گفتمان عدالت و مقابله با ظلم و ظالم و طرفداری از مظلوم است. ریشه‌های قدرتمند توجه به مسأله عدالت را می‌توان در آموزه دینی، مثلاً دیدگاه‌های امام علی (ع) در این زمینه مشاهده کرد.^{۳۱} تقویت و ترویج گفتمان عدالت در جامعه تا آن جا که به نقش روشنفکران مربوط می‌شود، در گرو ارائه آگاهی‌های لازم در خصوص ظرفیت‌های تازه یافت شده در مورد عدالت، ارتباط تنگاتنگ میان عدالت در مفهوم مدرن این اصطلاح، که عمدتاً - هر چند نه انحصاراً - ناظر به عدالت نهادها و آموزه‌های اخلاقی است که در جهان مدرن از تراز فردی به تراز نهادی و سازمانی بسط یافته‌اند. اما ارائه این آگاهی‌ها به نوبه خود مستلزم آن است که حوزه آکادمی (در معنای بسط یافته این اصطلاح شامل حوزه و دانشگاه) بتواند با کارآمدی و بدون برخورد با انواع موانع نهادی، صنفی و سیاسی به وظیفه خود عمل کند. به عنوان مثال روشنگری در زمینه نقش صحیح بازار در جهان مدرن، نیازمند بررسی‌های عمیق کارشناسانه است و انجام این مهم از عهده کسانی که از توان و تجربه لازم برخوردار نیستند، خارج است.

روحانیت چطور؟ روحانیت در جامعه‌ای که بسیاری از مولفه‌های مدرنیته را پذیرفته است، چگونه می‌تواند همچنان مرجع فکری باشد؟ نقش روحانیان در طول سال‌های پس از انقلاب چه تغییری کرده است؟

از پرسش شما چنین استنباط می‌کنم که ظاهراً روحانیت را نهادی متعلق به دوران کهن می‌دانید و بر همین اساس چنین نتیجه گرفته‌اید که چون روحانیت بسیاری از مولفه‌های مدرنیته را پذیرفته، بنابراین جایگاه مرجعیت خود را از دست داده است. اما باید بگویم فرضی که در پس این پرسش قرار دارد، نادرست است. در جای دیگری در این خصوص بحث کرده‌ام که دین چگونه در جهان مدرن می‌تواند و باید نقش ایفا کند.^{۳۲} دین همواره در مقام نهادی که به آدمی در کار معناسازی مدد می‌رساند، در همه جوامع نقش و جایگاهی اساسی خواهد داشت. تجربه هفتاد ساله کمونیسم در شوروی

سابق نشان داد کوشش برای حذف دین از جامعه، کوششی بیهوده و دن کیشوت‌وار است. از سوی دیگر ظهور صدها فرقه با گرایش‌های متنوع و در بسیاری موارد نامتلاطم از حیث نظری و زیان‌بار از جنبه عملی، نشان می‌دهد ساخت‌های دینی قدیمی اگر تحول نیابند، از میان خواهند رفت. بر این اساس نکته‌ای که به آن اشاره کردید، یعنی پذیرش بسیاری از مولفه‌های مدرنیته از سوی روحانیت را باید به فال نیک گرفت و آن را به منزله تحولی در راستای ارتقای ظرفیت‌های مثبت این نهاد برای تعامل سازنده با شرایط نوپدید و ایفای کارآمد نقشی در خور و شایسته تلقی کرد. البته امیدوارم

مولفه‌هایی که روحانیت از مدرنیته اخذ کرده، مولفه‌های سازنده و مثبت این پدیدار باشند همان مولفه‌هایی که روشنفکران دینی نیز به آن‌ها توجه کرده‌اند. یعنی مولفه‌هایی نظیر عقل‌گرایی نقادانه، استفاده بهینه از ابزار گفت‌وگو، بهره‌وری از بصیرت‌های ناشی از معرفت‌های علمی، استفاده از ظرفیت تکنولوژی‌هایی مانند دموکراسی و از این قبیل. در واقع می‌توان مدعی شد اگر نهاد روحانیت با بهره‌گیری هوشمندانه از این قبیل مولفه‌ها اقدام به نوسازی درونی کند، در آن صورت همچنان خواهد توانست در جامعه کارکردی واقعی داشته باشد و مرجعیت خود را حفظ کند. در سال‌های پس از انقلاب، تحولات مثبت و منفی فرلوانی در درون این نهاد صورت گرفت. از منفی‌ترین آن‌ها آلوده شدن شماری از نمایندگان به «دنیا» (در معنای مذمومی که از این اصطلاح در فرهنگ دینی مستفاد می‌شود) و از مثبت‌ترین آن‌ها، ظهور نسل تازه‌ای از روحانیون جوان است که مشفقانه می‌کوشند خود را با جهان مدرن آشنا سازند و این نکته را آموخته‌اند که عضویت آنان در صنف روحانی، موجب نمی‌شود در قیاس با دیگر شهروندان از درجه بالاتری از انسانیت برخوردار باشند، به عبارت دیگر آنان نیز با دیگر شهروندان از حیث انسان بودن تفاوتی ندارند و از آنان بی‌نیاز نیستند و در تعامل سازنده با آنان است که می‌توانند هم خود را از نظر فردی (در جنبه‌های اخلاقی و ارزشی و مربوط فضیلت‌های شخصی) رشد دهند و هم کارکرد نهادی را که در آن عضویت دارند، از حیث تاثیرگذاری مثبت در اجتماع بهبود بخشند.

در خصوص موقع و موضع روحانیون و روحانیت و ارتباط آنان با جریان روشنفکری دینی، توضیح برخی جنبه‌ها ضروری است. روشنفکری دینی همان‌گونه که گذشت، به هیچ مرجعیتی جز مرجعیت عقل نقاد تن نمی‌دهد. به مرجعیت عقل نقاد نیز از آن رو گردن می‌گذارد که «عقل نقاد» چنان که از تعریف آن بر می‌آید، مستمراً با نقادی همه چیز از جمله ظرفیت‌ها و توانایی خویش از سقوط در ورطه جزمیت و در خویش باز ماندن پرهیز می‌کند. اما به نظر می‌رسد در مورد نهاد روحانیت و نیز افراد روحانی، کاستن از میزان فعالیت‌های عقل نقاد برای عضویت در این صنف ضروری است. مثال روشنفکری دینی و روحانیت، مثال فلسفه و کلام است که در اولی، تمهد به دفاع از چیزی جز حقیقت، که آن هم تنها به مدد حدس‌های ذهنی ما و به صورت موقت و در یک سیر بی‌پایان، به نحو تدریجی مکشوف می‌شود، وجود ندارد، در حالی که برای متکلم از همان ابتدا خطوط قرمزی موجود است که فراگشتن از آن‌ها، اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار است. محدودیتی که به آن اشاره شد، به این معنی است که جمع میان لازمه‌های روشنفکری دینی با ضرورت‌های فعالیت در مقام یک روحانی، کار آسانی نیست. تجربه‌های واقعی نشان می‌دهند بسیاری از روحانیان ترجیح می‌دهند به جای ایفای نقش روشنفکری، مسئولیت اجتماعی دیگری را عهده‌دار

شوند که به نوبه خود بسیار حائز اهمیت است و کارکرد فوق‌العاده مهمی دارد. این مسئولیت عبارت است از پاسخگویی به نیازهای (عموماً غیر معرفتی) عامه مردم، نیازهایی که غالباً از سنخ نیازهای عاطفی، روحی و معنایی است و در چارچوب "شیوه‌های زیست" و "پارادایم‌های معنوی" مطرح می‌شود. در این نوع نیازها گاه به جای دغدغه "حقیقت"، نقش "مصلحت" پررنگ‌تر می‌شود. در میان روحانیان اما شماری نیز بوده‌اند و هستند که می‌کوشند با

ارائه تفسیرهای نو و راهگشا، خطوط قرمزی را که حد فعالیت‌شان را مشخص می‌سازد تا حد ممکن عقب‌براند و فضای تنفسی بیشتری برای طرح اندیشه‌های نو فراهم آورند. این گروه از روحانیان را می‌توان در زمره روشنفکران دینی تلقی کرد. بالاخره دسته سوم از روحانیان هم هستند که به منظور ایفای نقش روشنفکری دینی به نحو تمام‌عیار، از "زی طلبگی" در معنای ظاهری آن (یعنی کنار گذاردن لباس روحانی) خارج می‌شوند و در سلک "غیرروحانیون" قرار می‌گیرند هر چند از نظر اخلاقی و معنوی همچنان "روحانی" (در معنای اصلی این اصطلاح) باقی می‌مانند.

می‌دانسم با نتیجه گیری‌های قاطع میان‌ه‌ای نذارید،

بخصوص آن جا که پای جامعه عظیمی چون ایران مطرح باشد. اما گمان می‌کنید امروز در این جامعه چه طیفی برد بیشتری دارد؟ این پرسش بسیار مبهم است. مقصود شما از "برد بیشتر چیست؟" برد می‌تواند در زمینه‌های فکری، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی مطرح شود. در عین حال تأثیر می‌تواند کوتاه‌مدت و میان‌مدت یا دیرپا باشد. می‌توانم به پرسش شما به گونه‌ای دیگر و از منظری متفاوت، این گونه پاسخ دهم که به نظر می‌رسد در میان گروه‌ها و جریان‌های تأثیرگذار در جامعه ایران، روشنفکران دینی در زمره معدود گروه‌هایی هستند که آگاهانه و از یک منظر مرتبه دومی می‌کوشند به قول سعدی "بگیرند غریق را". برنامه پژوهشی روشنفکران دینی مسئولانه در پی آن است که با آینده‌اندیشی، ظرفیت‌ها و خطرات پیش‌رو را شناسایی کند و بر مبنای یک شناخت حتی‌المقدور دقیق، پیشنهادهایی برای پیشروی بهینه به جامعه ارائه دهد. شاید این دغدغه با این درجه از قوت در میان دیگر گروه‌ها کمتر مشهود باشد.

آیا کنش‌های مردم در انتخابات مختلف، همچون ریاست جمهوری و مجلس در این سال‌های اخیر می‌تواند چنین تحلیل شود که ما با یک بحران گروه‌های مرجع مواجه هستیم؟

این پرسش، به اعتبارهای مختلف پرسش مهمی است. یک وجه اهمیتش آن است که می‌توان از آن نوعی رایحه عقل‌ستیزی استشمام کرد. یکی از مهم‌ترین آموزه‌های عقل‌گرایی نقاد همان‌گونه که اشاره شد آن است که هیچ مرجعیتی را که تعطیل عقل را القا کند یا آن را به همراه بیاورد نمی‌پذیرد

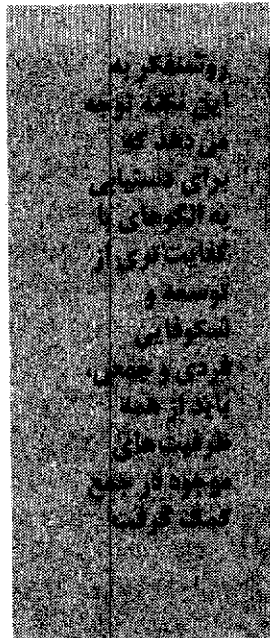
از جمله مرجعیت خود عقل را. از دیدگاه عقلانیت نقاد، همه آنچه را که در حوزه فهم و تعاملات انسانی موجود است از جمله عقل و ظرفیت‌های عقلانی راه باید پیوسته در معرض نقادی قرار داد. هیچ گزاره صلب و جزئی و یا هیچ نهاد ثابت و ایستایی از دیدگاه عقلانیت نقاد قابل دفاع نیست. حتی همین گزاره نیز باید در معرض نقد مستمر قرار گیرد و ظرفیت‌های معنایی تازه آن با توجه به موقعیت‌های پیوسته در تغییر کنشگران آشکار شود.

بنابراین ساختن گروه‌های مرجع به یک معنا به منزله تلاش برای تعطیل عقل و تکاپوهای مستمر و نقادانه عقلی است. البته تلاش عقلی و التزام به یافته‌های عقلی، کار آسانی نیست و از این رو بسیاری کسان برای فرار از دشواری و هیبت اندیشیدن و مسئولیت‌رقم زدن آینده خود را بر دوش گرفتن، عقل را تعطیل می‌کنند و زمام امور خود را به دست دیگری می‌سپارند. در قرآن آیات تکان دهنده‌ای وجود دارد که مضمون آن‌ها نهبی سخت به کسانی است که عقل خود را به دست دیگران سپرده‌اند و از آنان تبعیت کرده‌اند. انسان مدرن، نمی‌تواند چنین کند. آن که چنین می‌کند همان‌گونه که کانت نشان داده، مدرن نیست و هنوز دوران کودکی و حضور در جهان کهن را تجربه می‌کند.

اما رد مرجعیت افراد یا نهادها به این معنی نیست که انسان مدرن از تخصص صاحبان تخصص‌ها بهره نمی‌گیرد. به عکس، عقل نقاد در ارزیابی‌های خود بر این نکته صحه می‌گذارد که در هر زمینه باید به سراغ بهترین متخصص آن زمینه رفت. به عنوان مثال، در زمینه مسائل فقهی باید به سراغ فقیه‌ترین مجتهد زمان رفته در زمینه مسائل مربوط به ساخت سازه‌های بلند از تجربه شایسته‌ترین نماینده این حوزه مدد گرفته در درمان بیماری‌ها از حائق‌ترین طبیب طلب یاری کرد و قس علی‌هذا. آنچه عقل نقاد بر نمی‌تابد این مدعاست که فردی یا نهادی خود را در جایگاهی فراتر از آنچه عقل می‌تواند در آن غور کند، قرار دهد و از دیگران بخواهد به واسطه امتیاز ویژه‌ای که دارد، آنان اراده و اندیشه خود را در اختیار او (آن) قرار دهند و از او (آن) تبعیت کنند.

برای جلوگیری از سوءتفاهم باید این نکته را نیز توضیح داد که چنین نیست که عقل نقاد به ظرفیت‌های فراعقلانی قائل نباشد. از قضا عقل نقاد بیش و پیش از هر ارزیاب دیگری به محدودیت‌های خویش و فراخ بودن ظرفیت‌های واقعیت قائل است. از این رو عقل نقاد همواره راه را برای این نکته باز می‌گذارد که در جایی در برابر یک ظرفیت فراخ‌تر سپر بیندازد و امکانی برای فراگیری از عقل پذیرا شود. اما این سپراندازی، نظیر آنچه در تجربه‌های شخصی اصیل حاصل می‌شود که در آن فرد با هستی یگانه می‌شود، همواره خصلتی موقت دارد؛ به این معنی که عقل نقاد همواره از رهگنر بازسازی توانایی‌های خود و یادگیری از محیط و اشتباهات گذشته، در تکاپوی آن است که ظرفیت‌های تازه‌ای را که در واقعیت کشف کرده، با تفسیری عقلانی برای همگان دسترس‌پذیر سازد. به اعتقاد عقل‌گرایان نقاد و رئالیست‌های ظرفیت‌های واقعی در هستی، به اعتبار توان علی خود قابل دسترس‌پذیر شدن همگانی هستند. برای این مقصود باید مثل‌هایی متناسب با توانایی‌های ادراکی آدمیان و انبان دالما رشد یابنده معرفت آنان ابداع کرد و این وظیفه‌ای است که عقل نقاد پیوسته به انجام می‌رساند. به این ترتیب از دیدگاه عقل نقاد هیچ مرجع دائمی جز خود واقعیت وجود ندارد و واقعیت نیز باید پیوسته در پرتو تفسیرهای دسترس‌پذیر برای همگان، قابل فهم شود.

در کشور ما ساختن گروه‌های مرجع و ستیز یا عقلانیت در افکار سابقه‌ای طولانی دارد. در همین زمانه کنونی می‌توان به انواع نمونه‌های این نوع



1. Organizational
2. Gramsci, Antonio: *The Prison Notebooks: Selections*, translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell-Smith, London: Lawrence and Wishart, 1973. Vanessa Raney, "Gramsci Outside of Marx? Defining Culture in Gramscian Terms" (accessed, 30 October 2006).
3. Bauman, Zygmunt: *Legislators and Interpreters: On modernity, post-modernity and* intellectuals, Cambridge: Polity press, 1987.
4. Jean Genot quoted in Dolan, Jill, "Rehearsing Democracy, Advocacy, Public Intellectuals, and Civic Engagement in Theatre and Performance Studies", *Theatre Topics* - Volume 11, Number 1, March 2001, pp. 4-17.
5. Benda, Julien, et al. *The Treason of the Intellectuals*, Transaction Publishers, 2006.
6. Ayn, Raymond, et al. *The Opium of the Intellectuals*, Transaction Publishers, 2001.
7. Edward Shils, "The Intellectuals and the Powers: Some Perspectives for Comparative Analysis" *Comparative Studies in Society and History*, Vol. 1, 1958-9, pp. 6-22.
8. Cynicism

۹. نسبی‌گرایی در کلی‌ترین تراز به دو معنای ذهنی و منطقی به کار می‌رود. معنای نخست نسبی‌گرایی برخطه از محدودیت‌های ادراکی انسانی و بطور پادشاهی چهار معنوی اوست. در این معنی، به عنوان مثال دانش و اطلاعات هر فرد در دوران کودکی روی یا دوران جوانی و بچگی اش تفاوت خواهد داشت. دانش مرحله اول نسبت به دانش مرحله دوم ضعیف‌تر است. اما نسبی‌گرایی در معنای منطقی این اصطلاح ناظر به این ادعای فلسفی است که هر فرد زندگی زین یا فرهنگ یا پارادایم یا سنت یا تاریخ یا دین یا نظام فکری یا جامعه و جماعت خاصی است و تنها می‌تواند با کسانی که در دایره جاذبیت‌های مشترک با وی حضور دارند، به بسط معرفتی داشته باشد. معیارهای منطقی و کذب و نیز معیارهای ارزشی مانند خوب، بد، زیست و زیبا نیز همگی در برون این جاذبیت‌ها تعریف می‌شوند و برای کسانی اعتبار دارند که به این جاذبیت‌ها وابسته‌اند. میان جاذبیت‌های مختلف مفهومی، به بسط معرفتی برقرار نیست و این جاذبیت‌ها از این حیث قیاس‌ناپذیرند.

۱۰. آلبین السبیح بقریب، قرآن مجید، سوره هود، بخشی از آیه ۸۱

11. Form of life
12. Representative
13. Participatory

۱۴. دموکراسی اسلامی: امکان یا امتناع، روایت اولیادی از این مقاله در نشریه آیین، سال اول، شماره دوم، ۱۳۸۳ به چاپ رسیده است.

15. Napoleonic Codes

۱۶. در این زمینه بنگرید به کتاب در دست انتشار آقای دکتر علی‌اکبر نموت، در خصوص اندیشه‌ها و فعالیت‌های اخوند خراسانی که یکی از مهم‌ترین اسناد روشنفکری دینی در ایران به شمار می‌آید. این کتاب در آینده نزدیک به وسیله انتشارات طرح نوبه بارز عرضه خواهد شد.

17. "Islamism, Democracy and Arab Intellectuals: The Missing Dimension in Democracy Promotion"

18. Problem Situation

۱۹. جعفریان، سعید. از شاهد قدسی تا شاهد بازار، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷.

۲۰. پادشاهی، ملاطحتی بقادانه دربار، دو مفهوم علم دینی و علم بومی، حکمت و فلسفه، سال پنجم، شماره‌های دوم و سوم (شماره مسلسل ۱۰ و ۱۱)، بهمن.

۲۱. نگارنده به مقاله نگارنده با عنوان نگاه‌های دوباره به مفهوم فعالیت از دیدگاه امام علی (ع)، منبع در مجموعه مقالاتی درباره سیاست در اسلام به اهتمام دکتر علی‌اکبر علیخانی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷، در دست انتشار.

۲۲. بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان آینده‌نویسی در عصر مدرن، فصلنامه اندیشه دینی، شماره مسلسل ۱۹، تابستان ۱۳۸۵.

جریان‌های فکری اشاره کرد. به عنوان مثال، گروهی با جمود در سنت و تاکید بر آنچه خود داشت و این که نیازی به طلب کردن از غیر و بیگانه نیست یا تاکید بر خاطره‌های ازلی قومی، یا دعوی وجود ویژگی‌های انحصاری در برخی افراد و این که مثلا آنان قادر به شنیدن ندای وجودند، بر اموری اصرار می‌ورزند که منجر به رشد ذهنیت‌های معوج می‌شود و برای افراد نوعی توهم پدید می‌آورد، گویی در مرکز جهان قرار دارند و مستغنی از غیر هستند. اینان یک گروه یا کل ملت را به مثابه مرجع برای هر آنچه غیر از آن است قلمداد می‌کنند و همه دیگران را مادون و پایین‌تر به شمار می‌آورند. این رویکرد موجب می‌شود راه برای رشد و بالیدن بسته شود و نوعی در خود بستگی پدید آید. در برابر این گروه دیگرانی هستند که غیر را مرجع می‌دانند و برای خود و خودی هیچ ظرفیت و توانایی قائل نیستند و دائما در رویای آن هستند که دستی از غیب برون آید و کاری بکند. مثلا برای حل مشکلات کشور، ناجیانی از خارج نزول اجلال کنند. در کنار این دو گروه یک گروه پست‌مدرن نیز هست که هر نوع معیار و ملاک عام و کلی را نفی می‌کند و مدعی است هر کس (یا هر مجموعه از افراد که یک جماعت را تشکیل می‌دهند) برای خود مرجع است و هیچ کس نمی‌تواند مرجعیت دیگری را مورد سوال قرار دهد. اما همه این رویکردها به شیوه‌های مختلف منجر به در خود بستگی افراد و جماعات و سلب توانایی تعقل سازنده از آنان و رشد گرایش خطرناک و مخرب می‌شوند. همه گرایش‌هایی که ظرفیت‌ها و توانایی‌های افراد و احاد ملت را برای تعقل سازنده سلب می‌کنند (به هر شکل و تحت هر شعاری که این کار صورت گیرد)، زمینه را برای فقیر و تهی ساختن زیستبوم معرفتی-عقلانی-ارادی کشور آماده می‌کنند. فقیر شدن این زیستبوم منجر می‌شود کشور نتواند برای مواجهه با خطراتی که هر ارگانیزم زنده (و از جمله یک کشور و ملت که با دیگر اجزای زیستبوم بزرگتر جهانی در تعامل است) آن مواجهه استه می‌شود. از جمله نشانه‌های این عدم آمادگی را می‌توان در راه‌حل ساده‌انگارانه‌ای که از سوی اشخاص مختلف برای برون‌شدن دشواری‌ها پیشنهاد می‌شود، مشاهده کرد. ساده‌سازی بیش از حدی که در ساختار این راه‌حل‌ها به چشم می‌خورد، نشان از آن دارد که پیشنهاددهندگان آن‌ها نتوانسته‌اند پیچیدگی‌های جهان مدرن را به خوبی فهم کنند و کوشیده‌اند واقعیت را به اندازه اندیشه ساده و خام خود تقلیل دهند. در شرایط کنونی و در تکاپوی اجتماعی پیش رو و از جمله انتخابات آتی، کوشش‌ها باید در این مسیر باشند که به جای مرجع‌تراشی برای افراد به آنان توضیح داده شود هر یک واجد ظرفیت‌هایی هستند که برآیند آن‌ها در یک دموکراسی کارآمد می‌تواند به نیرویی عظیم تبدیل شود. در عین حال "سیمرغ" خود آن‌ها هستند و باید واقع‌بینانه با تکیه به توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی و جمعی و بهره‌گیری از رویکردهای نقادانه و پرهیز از ساده‌انگاری، به شیوه‌ای گام به گام و با یادگیری از اشتباهات، کوشش‌های خود را برای بهبود اوضاع سامان دهند. این امر البته منافاتی با همکاری با یکدیگر و گزینش یک فرد یا گروه به عنوان سازمان‌دهنده و رهبری‌کننده ندارد. نکته مهم آن است که این فرد یا گروه به عنوان کسانی که فوق انتقاد هستند یا به واسطه حضور در موقعیتی که برایشان در نظر گرفته شده، برخوردار از توانایی‌هایی فوق بشری تلقی نشوند. تعامل در فضایی که شهروندان با تخصص‌های گوناگون و با بدنه بستان سازنده و با تکیه به قوت استدلال، مناسب‌ترین مسیرها را گزین می‌کنند و در عین حال همگی همواره مهبای شنیدن انتقاد و تصحیح خطا هستند. شیوه‌ای است که می‌تواند با کمترین هزینه، بالاترین بازده را به بار آورد.